

دکتر رضا آیرملو  
پروفیسور جامعہ شناسی - سوئڈ

خیزش و فروپاشی تاریخی "اتوپپای انقلاب ۱۳۵۷"  
(و عواقب روانی- اجتماعی آن)

## فصل چهارم- گذر تاریخی رهائی آرمانی

### جامعه فاضله مزدکیان

نمونه این عملکرد اجتماعی- سیاسی "اتوپیا و آرمانشهر" را می‌توان در اتوپیائی که حق‌طلبی‌های مزدکیان برپا کرد، به صراحت دید. مزدکیسم تا قبل از سرکوبی، یک حرکت صریح اجتماعی-سیاسی بود، و پرچم محرومان و طبقات تحت ستم سیستم اشرافی ساسانی را به دوش می‌کشید. مزدکیسم در این زمان به اموری نشانه می‌رفت که جامعه بیمارگونه "مرد سالار و پدر شاه" ایران دوره ساسانی و سیستم متکی بر "اشرافیت مذهبی زرتشتی" را به وجود آورده بود. نظام پدرشاهی اشرافی ایران از آغاز با

۱. مالکیت مردان اشراف،

۲. حق تصمیم‌گیری انحصاری سران خاندان‌ها و،

۳. سرکوبی و برده‌سازی و برده‌داری توده‌ها

همراه بود. این نظام، در سرتاسر دوره استقرار طولانی خود، سنگ‌پایه‌های قدرت دولتی و بهره‌کشی اشراف و مالکان را با "ملاط مذهب، فرهنگ و سنت‌های زرتشتی" در هم آمیخته، و عمر دراز خود را از طریق تسلط بر عرصه‌های مختلف مادی و معنوی کشور و مردم امکانپذیر ساخته بود.

\*\*\*

به سبب استمرار تاریخی- فرهنگی نهاد دیکتاتوری در ایران، امروزه روز هم آثار این جباریت تاریخی، و سرکوبی چندجانبه قدرت‌های حاکمه از حکام و اشراف درباری تا روحانیون دینی

(روزی روحانیون و نمایندگان زرتشتی، روزی اسلامی و روزی دیگر شیعه‌گری) در شکل‌گیری خلق و خوی ما ایرانیان نقش ایفا میکنند. بی‌سبب نیست که رفتارهای اجتماعی- فرهنگی ما هنوز هم مملوست:

از تقیه،

از انکار،

از دورویی،

از تعارف،

از تملق و،

از ظاهرسازی.

هم از اینجاست که هنوز هم به عادت فرهنگی،

- به جای زندگی باز و آزاد در واقعیت های روز، در خود فرو رفته، به خلوت تنهایی مان پناه می‌بریم.

- از جمع شدن، مشورت کردن، اتفاق و همراهی با دیگران احساس نگرانی می‌کنیم، و از ارزیابی جمعی مسائل مان با محک منطق و عقل دوری می‌گزینیم.

هنوز هم به عنوان یک واکنش عمومی مبتنی بر روانشناسی اجتماعی ایرانی، در خلوت ذهنی خود به روند اوضاع و احوال می‌اندیشیم، و دیگران را، نه بر اساس منطق عینی مان، بلکه بر مبنای باور های ذهنی مان مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

- به جای بیان صریح نظریات مان، به کنایه، اشاره و استعاره روی می‌آوریم،

- به جای در افتادن با عوامل عینی سانسور فکر و بیان و اندیشه

(چه سانسور سیاسی حاکمان، یا سانسور فرهنگی-اجتماعی نهادهای اجتماعی مان)،

به خودسانسوری پناه می‌بریم، و در نتیجه، "چون به خلوت می‌رسیم، آن کار دیگر می‌کنیم!"

به خاطر این زندگی ذهنی‌گرایانه و دوری گزیدن از واقعیت های عینی بی که تنبیه و

درد به دنبال می‌آوردند، از اعتراف به نادانی و نیاز به یادگیری می‌هراسیم، و به

جای اندیشیدن، "فکر می‌کنیم که فکر می‌کنیم" ۱۶. هم از این رو، دردمندانه در برابر تجاوز و ستم سرکوبگران گوناگون، ساکت و خاموش میمانیم، و برای بیان

دردهایمان به پچ پچ و هیس هیس درگوشی روی می‌آوریم تا به فریاد و فغان

- که عکس العمل طبیعی ی هر موجود زنده است-

از بیان صریح و آشکار دردهایمان ابا داریم و حتی شرمنده می‌شویم و "با سیلی هم

که شده، (به دروغ!) صورتمان را سرخ نگه می‌داریم". انگار که مورد ستم قرار گرفتن، شرمندگی دارد!

تحت این رابطه "سانسور و خودسانسوری" بازتولیدشده اجتماعی هم هست که در فرهنگ امروزی ما:

- تعارفات مقدم بر علائق اند.

- کرنش کردن برتر از مبادله رفیقانه است.

- مجیز گفتن و چاپلوسی مقدم بر بیان عریان حقایق است.

- ذهن گرایی حاکم بر عینی گرایی است.

---

۱۶ ر. ک. به مقاله نویسنده به همین عنوان.

- حدس و گمان به جای حقایق تاریخی و علمی به کار می‌روند و،  
- مرز بین "دروغ مصلحت آمیز" با مصلحت های دروغین مان مخدوش است.

\*\*\*

در هر صورت، در یک دوره خشکسالی بی که بسیاری از مردم گرسنه و توده های تحت ستم جامعه ساسانی، نان برای قوت لایموت خود نمی‌یافتند، مزدک از قباد، پادشاه ساسانی، سؤال می‌کند:

- "اگر کسی را تریاق باشد و از مارگزیده‌ای دریغ دارد، سزای او چیست؟  
قباد پاسخ می‌دهد: - "مرگ!"

- چیست سزای کسی که بیگناهی را در خانه محبوس و خوردنی از وی مضایقه کند؟ قباد پاسخ می‌دهد: - "مرگ!" ۱۷.

آنگاه مزدک به مردم گرسنه ندا می‌دهد که "پادشاه، با این احکام خود، انبارهای گندم خود را در اختیار شما قرار داده، چرا که اگر چنین نکند، خود مسئول مرگ و میر گرسنگان، و بنا به فرمان خودش قابل مجازات است".

در حکم دیگری، مزدکیان بر علیه انحصار زنان وسیله "اشراف برده‌دار و زمین‌دار زرتشتی" حکم می‌دهند. تا آن موقع، این انحصار به حدی شدید بوده، و خرید زنان با نام‌های مختلف چند زنی، برده‌داری، و دائمی و موقتی، به قدری رواج داشته که دهقانان و مردان فقیر کسی را برای ازدواج و تسکین سائقه‌های جنسی خود نمی‌یابند. و لاجرم مجبور می‌شوند که در قبال بهره‌دهی سنگینی، به قراردادهای ظالمانه اشراف تن در داده، زنی را "برای مدتی معلوم و مبلغی معین" کرایه کنند ۱۸.

این حکم نیز از سوی مزدکیان می‌شکند و انحصار زن و چند زنی موقوف می‌گردد.

\*\*\* ۱۹ \*\*\*

مزدک در حکم دیگری اعلام می‌کند:

- "خدا وسایل زندگی را آفریده تا همه به تساوی از آن بهره‌مند بشوند".

---

۱۷ راوندی، پیشین.

۱۸ به منابع مندرج در زیرنویس ۱۵ مراجعه شود.

۱۹ به "توضیح شماره ۱ پایان کتاب، تحت عنوان "رفع ستم جنسی و نه عمومی کردن سکس" مراجعه و سپس مجدداً" از ابتدای این پاراگراف مطالعه شود.

- "اختلاف و نابرابری بین مردم مصنوعی است و بر اثر زور و بیداد پیدا شده، و گرنه، هیچ کس را بر زن و خواسته، بیشتر از دیگری حقی نیست" ۲۰.

"همی گفت هر کو توانگر بود  
تهیدست با او برابر بود  
نباید که باشد همی بر فرود  
توانگر بود تار و درویش پود  
زن و خانه و چیز بخشیدنی است  
تهی دست کس، با توانگر یکی است" ۲۱

\*\*\*

اما نجبا و اشراف ساسانی در برابر این برابری ها و پیروزی های مزدکیان که پرچم توده های محروم را به دوش میکشند، بیکار نمی‌نشینند. و بالاخره همه آنانی که از قبیل بهره‌کشی مردم ثروت اندوخته و صاحب مال و منال و برده و رعیت شده اند، از سویه‌های گوناگون گرد هم می‌آیند. اشراف و حکمرانان با نمایندگان مذهب و رهبران دین زرتشت متحد می‌شوند، و سران نظامی نیز طبق معمول از آنان فرمان می‌برند. این جبهه متحد ضد مردمی

- که همیشه در پشت سرکوبگری و جباریت تاریخی ایران قرار داشته- بالاخره کسی را

- که بعداً باید با لقب "عادل" ( بخوان: خلیفه، امام، کبیر، ظلّ الله، ولینعمت و آیت الله) بزرگش دارند-

حمایت و همراهی می‌کنند تا به روزی، هزاران مزدکی "برابری‌طلب" را به قتل برساند و با کاشتن آنان در زمین،

(همانند اعدام ها و خاک سپاری های دسته جمعی زندانیان سیاسی ایران در سالهای اخیر رژیم اسلامی)

باغی بسازد که هم موجب رضایت اشراف "هزار فامیل ایرانی" و هم سبب عبرت مردم و توده های محروم گردد.

نتیجه معلوم است. با شکست این "شورشگران مساوات‌طلب" و انهدام سازماندهی مردم، دیواره های مقاومت عمومی فرومی‌ریزند، و بر مردم آن می‌رود که بر هر "شهر تسلیم شده و بی‌دفاع". آنجا که:

- تعرض، انتقام و ستمکاری مرزی نمی‌شناسد،

---

۲۰ راوندی، پیشین.

۲۱ ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه.

- تسلیم و توبه تنها راه زیستن است.

از آن پس،

- فقر و نداری، دوباره باعث شرمندگی می‌گردد تا علت طلبکاری و،

- ثروت و مکننت از هر راهی، شرف و نجابت به حساب می‌آید تا دزدی و شقاوت.  
برزویه طبیب در کتاب کلیله و دمنه، بر پیامد این دوره

- دوره شکست مردم و پیروزی اشراف و روحانیون ایرانی-

مرثیه‌ای دارد که انگار غم فروپاشی آرزوهای انسان ایرانی برای یک زندگی عادلانه و برقراری جامعه‌ای آرمانی حتا در امروزه روز پس از سرکوبی "انقلاب ۵۷" را در خود دارد:

"در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق، روی به تراجع (عقبگرد) نهاده است و همت مردم از تقدیم حسنات قاصر گشته ... می بینیم که کارهای زمانه، میل به ادبار دارد و چنانستی که:

خیرات، مردمان را وداع کردستی و افعال ستوده و اقوال پسندیده، مدروس گشته،

و عدل، ناپیدا،

و جور، ظاهر،

و لؤم و دنانت، مستولی،

و کرم و مروّت، متواری،

و دوستی‌ها ضعیف،

و عداوت‌ها قوی،

و نیکمردان، رنجور و مستذل،

و شیران، فارغ و محترم،

و مکر و خدیعت، بیدار،

و وفا و حریت در خواب،

و دروغ، موثر و مثمر،

و راستی، مهجور و مردود،

و حق، منهزم،

و باطل، مظفر،

و مظلوم محق، ذلیل،

و ظالم مبطل، عزیز،

و حرص، غالب،

و قناعت، مغلوب،  
و عالم غدار و زاهد مکار، بدین معانی، شادمان و به حصول این ابواب، تازمروی و  
خندان ... ۲۲

### - اتوپیای آرمانی مزدکیان

اما اگر مزدکسیم تا روز سرکوبی و کشتار، یک حرکت و انقلاب اجتماعی بود، از آن موقع تبدیل می شود به یک "ذهنیت آرمانی و اتوپیائی"،  
- به "آرمانشهری" که هر از گاهی جنبه اجتماعی به خود می گیرد، و به مردم تحت ستم و در انتظار نجات ایران، راه فردای برابر و آزاد را نشان می دهد.  
این "ذهنیت اتوپیائی"، چنان پرشور و پرانرژی است که حتا با نابودی ساسانیان و فروپاشی نظام پادشاهی زرتشتی نیز از بین نمی رود، و صدها و صدها سال بعد، روزی در جنبش های آزادی بخش بابکیان، و روزی دیگر در انقلاب مشروطیت ایران ۲۳ به سمبل مبارزات اقشار پائینی جامعه ایران تبدیل می گردد.

\*\*\*

اما آنچه که در آرمانشهر مزدکیان جالب و قابل توجه است، صراحت و زمینی بودن آن است. انتظارات معلوم، و دوست و دشمن مشخص اند.  
همه می دانند که عدالت مزدکیان  
- با تحقق برابری انسان ها،  
- با رهائی مردم از ظلم مشترک اشراف و دین سالاران،  
- با برچیده شدن سیستم های طبقاتی زمین داری - برده داری و آثار و عواقب سیاسی و فرهنگی آن و،  
- با عمومی کردن مقدرات و امکانات جمعی جامعه میسر است.  
این نسخه ای است که می تواند انسان دردمند و ستمکش جامعه همیشه نابرابر و همیشه در تحت بهره کشی ایران را شفا دهد.

---

۲۲ راوندی، پیشین.

۲۳ "آخر مگر در اثر وجود همین بهارستان حریت و شورویّت نیست که فرقه ی ضالّه مضله، وعده رواج آزادی عهد قباد (به بیان نامبرده و بسیاری دیگر از متشرعین: "آزادی قبیحه!") و مساوات مزدک را می دهند؟ ثانیاً این مجلس با این ترکیب، موجب تقویت فرقه های ضاله، به خصوص دو فرقه ی پاییه مزدکی و طبیعیه شده است... (از مکتوبات شیخ فضل الله نوری، در دفاع از حکومت استبدادی و سلطنت مشروعه، به نقل از باقر مؤمنی، دین و دولت در عصر مشروعیّت، نشر باران، ۱۳۷۲، سوند.)

در عین حال، آرمانشهر ذهنی مزدکیان و اتوپیای آنان در مورد برقراری جهانی برابر و فارغ از ظلم و بهره‌کشی، بسیار به انسان نزدیک است. این آرمانشهر جز به دست انسان و با شرکت مستقیم مردم تحقق نمی‌یابد، و هیچ نیروی آسمانی و هیچ طلسم و دعا و ورد دینی جانی در آن ندارد. مزدکیان با این آرمانهای رهائی مستقیماً "انسان‌ها و مردم محروم هر دوره و زمانه را مورد خطاب قرار می‌دهند که:

- نجات تو فقط به دست توست و،

بدون تو و بدون حرکت، اعتراض، نافرمانی و طلبکاری تو، هیچ تغییری و هیچ امیدی برای بهبودی فردا متصور نیست.

این تویی که آرمانشهری را در ذهنت می‌پروری،

این تویی که آرمانشهرت را در زمین واقعیتها می‌کاری و،

این تویی که تحقق آرمانشهرت را ممکن می‌سازی.

تو ای انسان! تو خالق اتوپیایی.

تو خود اتوپیایی!



